



ضرورت دین

احمد شفیعی
دکترای فلسفه ی اسلامی
و عضو هیئت علمی
پژوهشکده تحقیقات اسلامی

مقدمه:

انسان در پرتو روح حقیقت جو، ذهن کاوشگر و حس کنجکاوی خویش، در برابر تمامی افکار و اعتقادات و پدیده‌ها علامت سئوالی می‌گذارد و سپس در صدد دستیابی به پاسخ منطقی و صحیح به آنها بر می‌آید. دسته‌ای از این سئوالات بر حول محور دین دور می‌زند که پاره‌ای از آنها نیز درباره ضرورت توجه به دین و اعتقاد به آن است؛ از جمله:

- چه ضرورتی ما را بر می‌انگیزد که درباره دین بیندیشیم و نسبت به آن کاوش نماییم؟
- دین چه منفعت و سودی به ما می‌رساند تا به دنبال آن باشیم؟
- دین چه زیان و خسروانی را از ما برطرف می‌سازد که پایبند به اصول آن باشیم؟
- دین چه تأثیری در زندگی حال و آینده ما خواهد داشت که ما خود را ملزم به اعتقاد و عمل به دستورات آن بدانیم؟
- دین چه نقشی در تکامل فردی و اجتماعی انسان ایفا می‌کند تا آن را ملاک اعمال فردی و محک رفتارهای اجتماعی قرار دهیم؟
- و سئوالاتی از این دست.

در شماره پیش فطری بودن دین را بیان نمودیم، اینک در صدد هستیم اثبات کنیم که بی‌جویی دین نیز دارای انگیزه مستقل فطری است و بالطبع نیازی به اثبات لزوم آن از راه دلیل و برهان نیست. لکن باتوجه به اینکه تأثیر این میل فطری و ظهور آن آگاهانه نیست و بسیاری

از عوامل محیطی و تربیتی می‌تواند آن را از راه صحیح خویش منحرف نماید، ممکن است افرادی باشند که در مقام بحث و احتجاج منکر این نوع گرایش شوند؛ از این رو، لازم است ضرورت پی‌جویی دین را علاوه بر فطری بودن، از راه دلایل عقلانی نیز مورد توجه قرار دهیم.

دین جویی و فطرت

با توجه به قوای متفاوتی که در سرشت انسان به ودیعت نهاده شده، پی‌جویی در مورد دین برای او امری فطری است؛ از این روست، که دعوت به دین الهی به منزله ترغیب توجه به فطرت است و تمسک به دین نیز همان دریافت فطرت خدا خواه و خدا جوی آدمی است. وحی الهی می‌کوشد تا ضمن آموزش جزئیات فرعی، آنچه را خدای سبحان در فطرت او نهاده، شکوفا و آشکار نماید.

ما در موضوع فطری بودن پی‌جویی دین، به سه جنبه از فطرت انسان توجه می‌کنیم و به بیان هر یک می‌پردازیم.

الف - حقیقت جویی

با توجه به حس حقیقت‌جویی و کنجکاوی انسان نسبت به آگاهی از حقایق و واقعیت‌ها می‌توان ادعا نمود که کمال انسان منحصر در کمال علمی و آگاهی همه جانبه از جهان نیست، بلکه او خواستار آگاهی عینی و درک حضوری و شهودی حقایق هستی است و چنین ادراکی به وسیله مفاهیم ذهنی و بحثهای فلسفی حاصل نمی‌شود بلکه آنچه که عطش حقیقت‌جویی ما را کاملاً سیراب می‌کند علم حضوری و درک شهودی حقایق عینی است که ملازم با درک مقومات و ارتباط وجودی آنها می‌باشد و چنانچه همه موجودات به صورت تعلقات و ارتباطاتی با قیوم متعال مشاهده شوند در حقیقت، همه معلومات عینی بازگشت به علم و آگاهی به یک حقیقت مستقل و اصل و برتوها و اضلال یا مظاهر و جلوه‌گاههای او می‌نماید. از این روست که سیراب شدن این حس تنها از راه سیر و سلوک عرفانی میسر است که هادی و مرشد این طریق نیز باید توسط آن حقیقت‌اصیل که همه کائنات مظهر اویند معرفی شود و راه وصول به آن حقیقت هم از سوی او بیان گردد و این چیزی جز فلسفه نبوت و بعثت انبیاء الهی نیست. بدین جهت است که انسان نیازمند به رویکرد دینی است تا بتواند حس حقیقت‌جوی خویش را سیراب نماید.

ب - سپاسگزاری

یکی دیگر از ویژگیهای فطری انسان، حس سپاسگزاری نسبت به کسی است که به او

احسان و نیکی روا می‌دارد به عنوان مثال اگر پزشکی ما را از مرگ حتمی نجات بخشید ما بر اساس همین گرایش فطری خود را ملزم به تشکر و سپاسگزاری و قدردانی از او می‌بینیم. بر این اساس وقتی ما از انواع نعمت‌های خوان گستردهٔ آفرینش بهره ور هستیم طبیعی است که به دنبال منعم واقعی باشیم تا از او سپاسگزاری نماییم. راه یافتن منعم و نوع سپاسگزاری را مشخص ساختن، جزو مسائل دینی است که از ناحیهٔ خود منعم باید ابلاغ گردد. بنابراین احساس فطری و عقلانی شکر منعم نیز خود دلیل دیگری بر لزوم بی‌جویی دین است که دین هم به نوبهٔ خود حاوی ادلهٔ خداپرستی می‌باشد. (۱)

ج - منفعت طلبی

برای موجودی که فطرتاً دارای حبّ ذات است، کاملاً طبیعی است که به خود بپردازد و در صدد شناختن کمالات خویش و راه رسیدن به آنها بر آید و آنچه را که در راه وصول به کمالاتش سودمند است بشناسد و به کار گیرد. از این جهت است که همهٔ تلاشهای انسانی، اعم از علمی و عملی، برای تأمین لذایذ و منافع و مصالح «انسان» انجام می‌گیرد. اگر ثابت شود که هستی مساوی با ماده نیست و جهان آفریدگاری برخوردار از کمالات نامحدود دارد که پدید آورنده و نگهدارنده و پرورش دهندهٔ همهٔ آفریدگان است و نیز ثابت شود که زندگی انسان محدود به زندگی کوتاه دنیوی نیست، بلکه به دنبال آن حیات ابدی توأم با سعادت یا شقاوت وجود خواهد داشت که مقدمات آن باید در همین جهان و از طریق کارهای اختیاری انسان فراهم شود و همچنین ثابت شود که برای شناخت برنامه‌های صحیح زندگی راهی تضمین شده وجود دارد که خداوند آن را به وسیلهٔ فرستادگان ویژه‌اش در اختیار عموم قرار می‌دهد، یقیناً اثبات این مسائل، تأثیر عظیم و شگرفی را در زندگی انسان خواهد داشت. این باورها چنان ارزش به فعالیت‌های حیاتی خواهد بخشید که قابل مقایسه با هیچ یک از دستاوردهای علوم و اکتشافات و اختراعات نیست؛ چرا که دستاوردهای علوم، متناهی و محدود است اما ارزش شناخت‌های مزبور از آن جهت که امکان رسیدن انسان را به سعادت بی‌نهایت و جاودان فراهم می‌سازد، نامحدود خواهد بود و روشن است که بین متناهی و نامتناهی نیستی وجود ندارد.

وقتی دین منادی و ضامن تأمین سعادت ابدی انسان بوده و بی‌دینی متضمن شقاوت ابدی انسان باشد و از طرفی انسان به حکم فطرت به دنبال جلب منفعت بوده و از هر نوع ضرر احتمالی بیزار و گریزان است در نتیجه خود را ملزم به تحقیق و گرایش به این می‌بیند تا

سعادت جاودانی خویش را تأمین نماید. دقیقاً بدین جهت است که ما معتقدیم اصراری که ادیان آسمانی در جهت شناخت انسان و کمالاتش و بیان راه وصول به آنها دارند همگی از شادی به این حقیقت فطری و عقلی است. (۲)

صورت منطقی این استدلال را در قالب قیاس استثنایی می‌توان این گونه بیان نمود: اگر رسیدن به منفعت و گریز از زیان مطلوب فطری انسان است، پژوهش و اعتقاد به دینی که مدّعی ارائه راه صحیح به سوی منفعت بی نهایت و ایمنی از ضرر بی نهایت است ضرورت دارد. اما رسیدن به منفعت و ایمنی از ضرر، مطلوب فطری انسان است، پس پژوهش و اعتقاد به چنین دینی ضرورت دارد. (۳)

اشکال:

ممکن است گفته شود احتمال مسائل جهان بینی به طور کلی و جهان بینی دینی و توحیدی به صورت خاص، به گونه‌ای که منتهی به نتایج مگر بخش باشد بسیار ضعیف به نظر می‌رسد و از این روی ارزش پیگیری ندارد. یا اینکه شاید گفته شود درصد مطلوبیت یک مسأله و تلاش در جهت حل آن و پذیرش نتایج مترتب بر آن بستگی به میزان امید به یافتن راه حل مناسب برای آن دارد و چون ما چندان امیدی به نتیجه اندیشیدن درباره دین و در نتیجه التزام عملی به احکام آن نداریم، ضرورتی ندارد که عمر خود را بهبود در امر بی جویی دین صرف کنیم. شاید افراد راحت طلب و تنبل نیز به جهت اینکه نمی‌خواهند زحمت تحقیق در دین را به خود ببندند و یا به علت اینکه پذیرش دین را موجب بروز محدودیتهایی بر خود می‌پندارند که آنان را از کارهای دلخواهشان باز می‌دارد، از بی جویی و اعتقاد و گرایش به دین سر باز زده و اساساً منکر ارزش دین و مسائل دینی بشوند و انگیزه تحقیق و پی جویی دین را امری بوج و بهبود انگارند و بگویند چه ضرورتی دارد که انسان دنبال دین برود؟

جواب:

در پاسخ به این اشکال آنچه گفتنی است اینکه:
اولاً: امید به حل مسائل دینی خصوصاً جهانی بینی توحیدی اگر بیشتر از مسائل دیگر نباشد کمتر نیست، زیرا دقیقاً به جهت همین امید است که نخبگان بشریت در هر عصری سردمداران قافله هدایت دینی بوده‌اند و پرچم توحید را بر دوش کشیده‌اند. آنان به نتایج کار خویش که تحقق دین الهی است کاملاً امیدوار بوده‌اند و این امید در تمام اعصار و امصار و

اجمال نیز وجود داشته است. ثانیاً: احتمال وصول به نتایج ثمر بخش هر قدر ضعیف فرض شود $\left[\frac{1}{n} \right]$ هیچ گاه ارزش خود را از دست نخواهد داد؛ زیرا ضرب آن بی نهایت $\left[\infty * \frac{1}{n} = \infty \right]$ توضیح آنکه ارزش احتمال به دو عامل بستگی دارد؛ یکی مقدار درصد احتمال و دیگری مقدار شیء محتمل و حاصل ضرب این دو عامل است که ارزش احتمال را تعیین می کند. اگر احتمال سود آوری یک معامله ۱۰٪ و دیگری ۲۰٪ باشد ولی مقدار سود محتمل در اولی ده برابر دومی باشد، باینکه مقدار درصد احتمال اولی نصف احتمال دوم است، ارزش آن پنج برابر دومی خواهد بود، زیرا حاصل ضرب 10×10 پنج برابر 20×1 است. (۴)

نتیجه اینکه تلاش برای شناخت و حل و عمل به مسائلی که سود نامحدود رابه انسان نوید می دهد بسیار ارزشمند است هر چند احتمال آن بسیار ضعیف باشد. به عبارت دیگر مسائل جهان بینی بویژه جهان بینی توحیدی علاوه بر اینکه ارزش زیر بنایی دارند به واسطه ارزش بی نهایت، دارای اهمیت فوق العاده می باشند. از این روست که بی تفاوت بودن نسبت به اینگونه مسائل و مسکوت گذاردن آنها از نظر عقل و منطق قابل قبول نیست.

دین و انتخاب جهان بینی

هر یک از تلاشها و کوششهای انسان برخاسته از نوعی میل و کشش روانی خاص است و این مساعی هنگامی «انسانی» و واجد ارزش عقلانی خواهند بود که بر اساس آگاهی و اراده و در پرتو راهنمایی خرد و اندیشه انجام گیرد و نه صرفاً بر مبنای احساسات و به اقتضای غرایز حیوانی. راهنماییهای عقلی در مقام عمل نیز مرهون افکار و اندیشه های کلی و منطقی دیگری به نام جهان بینی است که شالوده اساسی حیات انسان را به عنوان یک موجود اندیشنده تشکیل می دهند. همین بینشهای کلی و سیستمهای فکری زیر بنایی هستند که نقش عمده را در تعیین شکل و جهت و نیز در معنی دار کردن و ارزش بخشیدن به تلاشهای زندگی یا تهی کردن آنها از معنی و ارزش ایفا می کنند. در مقابل، مسکوت گذاردن این مسائل علاوه بر رنج شک و حیرت و دهره و اضطراب و ناخرسندی همیشگی وجدان، آدمی را از رسیدن به هدف اصلی آفرینش و کمال نهایی و سعادت جاودانی محروم می کند و بدین جهت اختلاف در جهان بینی هاست که به اختلاف اصول در رفتارهای فردی و موضع گیری اجتماعی می انجامد. با توجه به این اصل است که ضرورت انتخاب یک جهان بینی صحیح و معقول و قابل توجیه با اصول منطقی روشن می شود. همان گونه که هر چیزی را با محک خاص خودش

ارزش گذاری می‌نمایند، برای جهان بینی خوب نیز می‌توان ملاک‌ها و معیارهای متعددی را ارائه نمود، از جمله (۵):

- ۱- قابل استدلال و اثبات باشد یعنی از ناحیه عقل و منطق حمایت شود؛
- ۲- امید بخش بوده و به حیات و زندگی معنی داده و اندیشه لغو و بیپوده بودن زندگی را از اذهان خارج نماید؛
- ۳- آرمان ساز و شوق‌انگیز و آرزو خیز باشد؛
- ۴- قدرت تقدس بخشیدن به هدفهای انسانی و اجتماعی داشته باشد؛
- ۵- تعهد آور و مسئولیت ساز باشد.

از آنجا که موضوع این گونه مسائل خارج از قلمرو حس و تجربه است و نمی‌توان حل آنها را از علوم تجربی انتظار داشت و تنها کلید حل آنها را باید از عقل و خرد و منطق سلیم خواست و از طرفی جهان بینی توحیدی که دعوت تمام ادیان الهی و آسمانی بر آن استوار است. علاوه بر اینکه دارای زیر بنای فکری و منطقی و فلسفی دقیق و صحیح است، از تمام ویژگیهای یک جهان بینی خوب بهره‌مند است، پس اگر بگوییم تنها راه یافتن جهان بینی صحیح و کارآمد، بهره‌گیری از نیروی عقل در پرتو هدایت وحی است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بدین جهت است که راه شناخت و به دست آوردن جهان بینی صحیحی که بتواند مبنای افعال اختیاری و سودمند انسان قرار گیرد، در نهایت منحصر به دین می‌شود و اینجاست که ضرورت پی جویی دین آشکار می‌گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دین، مبین واقعی فلسفه حیات علوم انسانی

نیازهای انسان بسیار است، ولی در میان آنها پاره‌ای از نیازهای بشری جنبه بنیادین داشته و هرگز قابل قیاس با نیازهای دیگر نیست. این نوع نیازها اگر چه از نظر کمیت زیاد نیست؛ اما به جهت کیفیت و ارزش و اهمیتی که دارند در سرلوحه نیازهای انسان قرار دارند. یکی از سؤالات اساسی که هر انسانی در آغاز هر تفکر آزاد با آن روبروست و هر روح حساس و دل‌بیداری تا برای آن پاسخ منطقی نیابد هرگز اضطراب و التهاب او فرو نخواهد نشست، سؤال از «فلسفه حیات» است؛ زیرا حق طبیعی و مشروع هر انسانی که خود را زنده می‌یابد این است که از معنای زندگی و حکمت وجودی خویش سؤال کند.

با توجه به اهمیت فلسفه حیات است که می‌توان برخورد هر مکتب را با آن، عامل تعیین

کننده دانست، یعنی بر حسب اینکه یک مکتب با این مسأله برخوردی منطقی داشته باشد یا با تسامح و تساهل و یا به صورت غیر منطقی با آن برخورد نماید، میزان اصالت علمی و عملی و منطقی آن مکتب مشخص می‌شود.

چهره ضعف و ناتوانی مکتب‌های ساخته و پرداخته بشر وقتی کاملاً آشکار می‌گردد که پای اصیل‌ترین مسأله که همان فلسفه حیات است به میان آید. دانشمند عصر حاضر نیز بسان انسان اعصار و قرون گذشته که از پیشرفتهای علوم تجربی امروزی بی بهره بود، در حل این معما عاجز و ناتوان بوده و پیشرفتهای جدید علمی و تجربی بر قدرت و توانایی او در حل این مشکل بزرگ نیفزوده است.

ماهیت مسأله فلسفه حیات یا به عبارتی سرنوشت نهایی بشر و سر حیات و راز و رمز هستی او ایجاب می‌کند که در سطحی برتر از سطح مسائل علمی مورد توجه قرار گیرد و دست دانش تجربی بشر از حل آن کوتاه باشد؛ زیرا آنچه انسان از طریق تجربه و آزمون می‌تواند بدان دست یابد، چیزی جز واقعیت‌های محسوس و ملموس جهان ماده نیست و پر واضح است که دستیابی به حکمت آفرینش انسان مستلزم احاطه بر کل هستی و آگاهی از آغاز و انجام جهان میسر می‌شود و نه از طریق مطالعه جزئی بر اجزاء دستگاه هستی!

بنابراین پاسخ علوم تجربی به مسأله فلسفه زندگی و تفسیر و توجیه پدیده «حیات» نمی‌تواند از حدّ یک فرضیه تجاوز کند. از این رو در عجز علوم تجربی و فلسفه‌های متکی بدان در حل مسأله حیات هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌ماند.

اگر چه مکاتب بشری در حل مسأله حیات همچنان عاجز و ناتوان باقی مانده‌اند، لکن سؤال از فلسفه حیات بی پاسخ نیست؛ زیرا مکتب‌های الهی با اتکا به وحی و برخورداری از پشتوانه آسمانی، مسائل اساسی و بنیادین و از جمله مسأله حیات را با صراحت و روشنی هر چه تمامتر حل می‌نمایند، به گونه‌ای که آدمی را با تکیه بر ایمان و اعتقاد متکی بر دلایل و براهین محکم عقلی و منطقی و تردیدناپذیر، از عالم درماندگی و سر در گمی و اضطراب و التهاب خارج می‌سازد و این انسان است که با علم به غایت و غرض حیات خویش با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی سرشار از یقین و معرفت، با قدرت هر چه تمامتر قدم در راه بی پایان تکامل می‌نهد و با هر گامی، مقصد نهایی حیات نزدیک‌تر می‌شود و در هر تقرّبی که بدان دست می‌یابد، اشتهای او به مقصد نیز فزونی می‌گیرد.

خلاصه اینکه چون اموری از قبیل شناخت پدیده حیات و آگاهی از تمام ابعاد وجودی انسان و کشف رابطه وجود انسان با مجموعه هستی و معرفت نسبت به سرنوشت انسان چه

قبل از پیدایش و چه بعد از مرگ، از حیطة شناخت علمى و تجربى بشر خارج است، قهراً یافتن هدف و حکمت حیات به یاری عقل و دانش بشرى امرى ناممکن است. از این رو باید جهت یافتن پاسخ صحیح برای فلسفه حیات به منبعى مراجعه نمود که سرچشمه همه هستى است و بدان احاطه ذاتى دارد و حیات همه موجودات از او ناشى شده است و آن منبع کسى جز ذات پاک احدیت نیست که پاسخ صحیح را توسط فرستادگان ویژه اش در قالب وحى به انسانها آموخته است. بنابراین پی جویى دین برای بشر در جهت تبیین و توجیه و تفسیر حیات امرى گریزناپذیر است وگرنه سؤال از فلسفه حیات همچنان بر او مجهول باقى خواهد ماند.

دین مایه تکامل انسان

هر انسانی بر اساس غریزه حبّ ذات در صدد شناخت خود و کمالات خویش و راه رسیدن به آنها بر مى آید یعنی درک ضرورت خودشناسى نیازى به دلیلهای پیچیده عقلی یا تعبیدى ندارد، از این رو غفلت از این حقیقت و سرگرم شدن به چیزهایی که به هیچ وجه در نیل به کمال و سعادت آدمى موثر نیست، امرى غیر طبیعی و انحراف آمیز است. بنابراین همه انسانها در جستجوی کمال اند و مشوّق آنها در این راه، پشتیبانى فطرت و فرمان عقل است. بدیهی است شناختن کمال حقیق انسان به معنای درک وجدانى و علم شهودى تنها برای کسانی میسر است که خود بدان رسیده باشند. با این همه چون رسیدن به کمالات اختیاری متوقف بر علم و آگاهی است؛ لازم است این گونه کمالات قبلاً به وجهی شناخته شوند تا مورد علاقه و اراده قرار گیرند و با انتخاب و اختیار به دست آیند؛ یعنی اگر راه شناختن آنها منحصر به یافتن بود، هرگز تحصیل آنها امکان نمى داشت. پس شناخت اولیه و قبلى، از قبیل معرفت شهودى نیست، بلکه همان شناخت ذهنى و به اصطلاح علم حصولی است که از راه برهان و استنتاج از مقدمات عقلی و یا استنباط از اصول مسلم نقلی به دست مى آید.

از طرفى مى توان گفت که اولاً: هیچ یک از مکتبهایى که به منشأ علم بشرى یا در عرصه وجود گذارده اند هرگز قادر به شناخت حقیق و کامل انسان نبوده و نتوانند بود. لذا هر تعریفى که از انسانیت اظهار مى دارند چیزى جز حدس و گمان و فرضیه و نظریه نیست و هرگز نمى توانند گره از مشکلات شناخت خود و آشنایى با حدود و ثغور و مرزهای انسانیت واقعى بگشایند.

ثانیاً: به علت ناتوانی آنها در شناخت واقعی انسان و انسانیت هر تعریفی که در زمینه رشد و کمال انسان ارائه دهند مطابق با واقع نخواهد بود.

ثالثاً: تجربه ثابت کرده است که هیچ کدام از مکتب‌های بشری عملاً قادر به پرورش و تربیت حقیقی انسان نبوده و به علت ناتوانی محض در ارائه الگوهای عملی و مدل‌های زنده از انسانیت و کمال و اعتلای انسانی کمترین توفیق در زمینه سازندگی شخصیت حقیقی انسان به دست نمی‌آورند و به همین جهت ادعای آنان دلیل و نشانی از عینیت نداشته و صرفاً امری ذهنی و خیالپردازانه است.

بنابراین چون عقل بشری منهای استمداد از دین، در شناخت کمال خود و راه وصول به آنها قاصر و ناتوان است، ناچار باید استدلال‌ات و شناخت او در این زمینه متکی به اصول نقلی باشد که از ناحیه آفریدگار جهان ارائه می‌گردد. به عبارت دیگر از آنجا که شناخت کمال انسان مبتنی بر شناخت خود انسان و شناخت انسان نیز به نوبه خود مبتنی بر شناخت علل وجودی اوست و سلسله عقول نیز منتهی به ذات مقدس حق تعالی می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که سیر عقلانی انسان به ناچار به خداشناسی منتهی می‌شود.

بر این اساس مکتب آسمانی که ریشه در وحی و الهام الهی دارند عاری از سه نقص مذکور بوده و عملاً نیز ادعای خویش را با حجت‌هایی از حقایق عینی و نمونه‌های عملی بی‌شمار قرین گردانیده‌اند و بدین وسیله اصالت آسمانی و فوق بشری مکتب خویش را به ثبوت رسانیده‌اند.

با توجه به مطالب مذکور می‌توان به نیاز اصیل و عمیق انسان به یک آیین آسمانی که در سطحی فراتر از عقل و دانش بشری سیر کرده و کمبودهای آن را جبران نماید پی برد تا ضامن و هادی انسان در وصول به کمال حقیقی خویش باشد. (۶)

از این جهت است که ما معتقدیم دین در تمام زمینه‌ها عامل تکامل است یعنی کمال فکری انسان ایجاد می‌کند که متوجه عالی‌ترین موجودات باشد و دین است که فکر انسان را در افق بلندتر از افکار مادی قرار می‌دهد و روح قوی و همت عالی به او می‌بخشد.

دین صحیح ضامن تکامل اخلاقی است، زیرا احساس باطنی و درونی به انسان می‌دهد که اولین عامل تعدیل غرائز است. دین عمده‌ترین وسیله برای ایجاد وحدت عقیده و استحکام روابط و حفظ حقوق است و آزادی و تأمین شرایط رشد تنها در سایه ایمان ممکن است. خلاصه اینکه کمال حقیقی انسان در گرو پیروی محض از دین الهی است. بنابراین پی جویی

دین و اعتقاد به اصول آن و التزام به احکام دینی برای تمام افراد بشر امری اجتناب‌ناپذیر است؛ اگر چه ممکن است گروهی از باب خطای در تطبیق از خط مستقیم دین الهی و آسمانی فاصله گرفته و منحرف شوند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- این دلیل در کتب کلامی تحت عنوان «شکر منعم» آورده شده است به عنوان نمونه مراجعه کنید به کفایة الموحدين نوشته سید اسماعیل طبرسی نوری، ج ۱، ص ۳-۱۵.
- ۲- این برهان در کتب کلامی تحت عنوان «دفع ضرر احتمالی» مطرح گردیده است. به عنوان نمونه مراجعه کنید به سند قبلی.
- ۳- برگرفته از: آموزش عقاید، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، درس سوم، باورقی.
- ۴- امام رضا علیه السلام در مناظره با یکی از زنداقه، همین قانون ریاضی و عقلی را که به قانون احتمالات معروف است به کار بردند. جهت آشنایی رجوع کنید به اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۱، کتاب توحید، حدیث ۳، ص ۱۰۱.
- ۵- ر.ک: مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، مرتضی مطهری، بخش جهان بینی توحیدی.
- ۶- شکل منطقی برهان را می‌توان به صورت ذیل بیان نمود:
اگر رسیدن به کمال انسان مطلوب فطری باشد شناخت اصول جهان بینی صحیح که شرط لازم برای تکامل روح می‌باشد ضرورت خواهد داشت. اما رسیدن به کمال، مطلوب فطری است پس شناختن اصول جهان بینی صحیح ضرورت دارد.
(ر.ک: آموزش عقاید، محمد تقی مصباح یزدی، درس سوم).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی